



○ زمان و نامیرایی در سینمای تارکوفسکی

○ محمد صنعتی

○ نشر مرکز، ۱۳۸۱

نامیرایی در سینمای تارکوفسکی با این هدف به نگارش در آمده است که به تصویرهای نمادین، استعاری و مجازی ژانری از سینما بپردازد، یعنی سینمای شعر را که برخی از فیلم‌های تارکوفسکی نمونه‌های ارزنده‌ای از آن هستند مورد توجه قرار دهد. و از طرفی بحث هنر و ادبیات ذهنیت را نیز در بر بگیرد. بحثی که هم برای شناخت تحولات هنر و ادبیات از مدرنیته به پس مدرنیته ضروری است و هم سیر تحول هنر از رئالیسم به رومانسیسم، سمبولیسم و مکتب‌های مدرن غیر رئالیستی را تا هیپورئالیستی پس - مدرن دنبال می‌کند. بحث هنر و ادبیات ذهنیت و از مدرنیته به پس مدرنیته، بخشی از کتاب در خلاقیت و هراس از مرگ: «از مدرنیته به پس مدرنیته» است و نگاهی است به هنر و ادبیات برون‌نگر یا واقعیت مدار (رئالیستی)، در برابر هنر و ادبیات ذهنیت یا ذهنیت محوری که از اواخر قرن نوزدهم آغاز و تا به امروز ادامه داشته است. صنعتی در این مبحث منظور خود را از هنر و ادبیات، تخیلی یا فقط ذهنی نمی‌داند. وی هنر و ادبیات ذهنیت را به عنوان چتر واژه‌ای که همه مکاتب را در بر بگیرد و ذهنیت یا واقعیت درونی انسان را نیز به عنوان موضوع کار برگزیند، به کار برده است.

نویسنده هراس از مرگ و اشتیاق به جاودانگی را همانند انگیزه‌ی خلاقیت در سینمای تارکوفسکی می‌بیند و نشان می‌دهد که در آثار او اسطوره سازی به نیت بازگرداندن اسطوره است نه اسطوره زدایی.

کتاب تحت دو بخش کلی ارائه شده است:

بخش اول هنر و ادبیات ذهنیت از مدرنیته به پس - مدرنیته و زمان و نامیرایی در سینمای تارکوفسکی را در بر می‌گیرد. در بخش دوم با مباحثی چون تارکوفسکی، زمان و سینما قهرمان‌گیری، انکار مرگ و سفر به جاودانگی / عشق نخستین و گناه آغازین / تثلیث و تزئین در سینمای تارکوفسکی / وابستگی، پیوند گسستگی و اضطراب از هم پاشیدگی و... روبه‌رو هستیم.

تارکوفسکی می‌گوید: «فکر می‌کنم آنچه را هرکس به خاطرش سینما می‌رود، زمان است: برای زمان از دست رفته یا طی شده، یا زمانی که هنوز ندارد. او به آنجا می‌رود برای تجربه زندگی... زیرا سینما نه تنها (زندگی) را افزایش می‌دهد بلکه طولانی‌ترش می‌کند. به طور قابل توجهی طولانی‌تر...»

تارکوفسکی بر این اعتقاد است که علاوه بر کارگردان که هدفش پیکرسازی در زمان است و هدف آرمانی سینما نیز حک کردن زمان می‌باشد، قصد و منظور بیننده سینما نیز زمان است. سینما زندگی را افزایش و گسترش می‌دهد، و با طولانی کردن آن، مرگ را از آن دور می‌کند. وی معتقد است که زندگی چیزی جز یک آغاز نمی‌تواند باشد، با اینکه قادر به اثبات آن نیست، اما ادراک و غریزه‌اش به او نهیب می‌زند که ما نامیرا هستیم. و نه تنها نامیرا که اصولاً مرگ در زمین نیست و همه چیز نامیراست. تارکوفسکی با پدرش در فیلم «آینه» هم صدا می‌شود و تاکید می‌کند که نیازی به هراس از مرگ نیست.

وی مانند همه افرادی که دغدغه‌ی همیشگی زندگی و مرگ را دارند، ناچار است که با زمان درگیر شود. بنابراین نام کتاب خود را پیکرسازی در زمان می‌گذارد و فصلی را نیز به زمان اختصاص می‌دهد، تا نه فقط زندگی و واقعیت را در چارچوب زمان و یا بیرون از آن تعریف کند، بلکه سینما را هم در اساس و هم در تمایز از سایر هنرها تشریح کند.

تارکوفسکی از جمله کسانی است که سینمایش، سینمای شعراست. سینمایی که فیلم را نه اینکه فقط شاعرانه و به دیگر سخن لطیف و با احساس بسازد و جوهره‌ی شعری در بیانش باشد، بلکه چیزی فراتر از همه اینهاست. وی بیان هنرمند را آفرینش تصویر دانسته و هنر را نماد و سمبولی از جان معرفی می‌کند. به این معنا که کار هنر و هنرمند تنها آفرینش تصویری سمبولیک از انسان و جهان انسانی است. کتاب حاضر تحت عنوان تحلیل روان شناختی زمان و